

لگد پرانی

خوبه برای پاهای مان

آرش شفای



عنوان کتاب: ایستگاه لاغری

شاعر: عباس تربین

تصویرگر: لاله ضیایی

ناشر: نشر شهر

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۴۸ صفحه

بها: ۱۴۰۰ تومان



عنوان کتاب: خنده به شرط قلقلک

شاعر: فرهاد حسن زاده

تصویرگر: مهدی صادقی

ناشر: پیدایش

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷

شمارگان: ۴۱۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۷۲ صفحه

بها: ۱۰۰۰ تومان

شرط قلقلک» سروده فرهاد حسن زاده (پیدایش، بهار ۸۷، تصویرگر مهدی صادقی) است که در این نوشتار، به طور خلاصه به هر دو کتاب نظر خواهیم افکند.

ایستگاه لاغری

اگرچه در شناسنامه و روی جلد اثر، گروه سنی مشخصی برای کتاب عنوان نشده، با سابقه ادبی که از عباس تربین سراغ داریم و زبانی که شعرهایش در این مجموعه دارد، می‌تواند مجموعه‌ای مناسب گروه سنی نوجوان معرفی شود. تربین در این کتاب، سروده‌هایی اغلب کوتاه، با مضامین و رویکردهای اجتماعی را کنار یکدیگر قرار داده و تصویرگری مجموعه نیز به بار طنز شعرها کمک کرده است.

درباره طنز، فکاهه، مطایبه، هجو، هزل و... بسیار نوشته و گفته‌اند، اما هم‌چنان و تا هنوز نمی‌توان خط ممیز روشن و دقیقی برای متمایز کردن این‌گونه‌ها تصور کرد.

اخیراً توجه به ادبیات طنز و تولید متون طنز ادبی و استقبال مخاطبان از این‌گونه ادبی، در جامعه ما رونقی دوباره پیدا کرده است که جلوه‌هایی از آن را در شب‌های شعر طنز و یا ارسال سریع اشعار طنز می‌توان مشاهده کرد و روی آوردن به چاپ و انتشار کتاب‌های طنز را نیز می‌توان در همین زمینه ارزیابی کرد.

دو نمونه از این کتاب‌های شعر طنز که اخیراً منتشر شده، یکی «ایستگاه لاغری» سروده عباس تربین (نشر شهر ۱۳۸۷، تصویرگر لاله ضیایی) و دیگری «خنده به

که برای شکستن قفل ورود به اثر، چنان وقتی صرف کند که پس از آن دیگر فرصتی برای لذت بردن از شعر باقی نمی‌ماند.

خنده به شکل قفل‌کلک

کتاب دوم اما حکایتی دارد! قرار بوده فرهاد حسن‌زاده کتاب شعر طنز برای نوجوانان بسراید، اما گویا این عرصه را بسیار آسان گرفته است. «حسن‌زاده» به شکلی محسوس، تنها بر اساس ذوقی که داشته و به شکلی تفننی، سروده‌هایی گردآورده، این سروده‌های تفننی دچار مشکلات فنی بسیاری است.

برای مثال سراینده، قواعد قافیه را نمی‌داند و نمونه‌های فراوانی از اشکالات قافیه در کتاب دیده می‌شود. قافیه کردن کلماتی چون «کلمه» و «عجله»، «آسمون» و «پشت‌بوم»، «خرمی» و «چهارمی»، «دل‌پیچه» و «سرگیچه»، تنها نمونه‌هایی از اشکالات قافیه را در این مجموعه است، اما در برخی آثار، مجموعه‌ای از اشکالات قافیه (!) یک‌جا جمع شده است.

او شعری دارد به نام «دعوت‌نامه» که آن را با هم می‌خوانیم:

بیا قفس نسازیم برای دل‌های مان
قفل و کلید نسازیم برای درهای مان
یه نردبون بسازیم از کاغذ و مقوا
اختر و ماه بدزدیم برای شب‌های مان
ما و شما نداره، وقتی بارون می‌باره
سقف سوراخ نسازیم برای سرهای مان
کلاس نداره ارزش، بدون زنگ ورزش
لگدپرونی خوبه، برای پاهای مان
تا نشده هوا سرد، از نخ‌های خوب و گرم
یه بافتنی بیافیم برای دنیای مان
گل همه‌رنگش خوبه، بچه‌رنگش خوبه
امروز گلی بکاریم برای فردای مان

شاعر در این مجموعه، کوشیده با زبان طنز، بدون مستقیم‌گویی و زبان شعاری و اندرزدهنده، زشتی‌ها و پلشتی‌های جامعه شهری امروز و عدم مدیریت درست و سنجیده شهر را به نمایش بگذارد. ترن آن‌جا که با نگاهی طنز، زشتی‌های زندگی در شهرهای مدرن و عدم توانمندی مدیریت شهری در رتق و فتق امور را مورد موشکافی قرار می‌دهد، به خصوص در شعرهایی که از اوزان نیمایی در آن‌ها استفاده کرده است، شعرهایی با زبانی سالم، شفاف و طنزی عمیق و در عین حال ماندگار را به مخاطبان خود ارائه می‌دهد؛ شعرهایی چون «جام مگس‌ها»، «ورزش خانگی»، «بر لب جوی» و «دریا در خیابان» از جمله این شعرهاست که در آن‌ها شاعر برای سرودن «زور نمی‌زند»، بلکه به راحتی و شفافیت، صحبت کردن عادی، می‌سراید و با زبان طنز، درام زندگی در شهر بی‌در و پیکری چون تهران را با آب‌گرفتگی‌های گاه و بی‌گاه، حضور همیشگی موش‌های چاق و چله و مگس‌ها و حیوانات موذی آن را به کمدی تبدیل می‌کند.

البته این توفیق، وقتی ترن، قالب سرودن خود را عوض می‌کند، هرگز تکرار نمی‌شود و به خصوص آن‌چه او تحت عنوان «رباعی‌های طنز» سروده، کمتر دارای عنصر «طنز» است. برای مثال، در کجای این رباعی می‌توان عنصر طنز یافت و خندید:

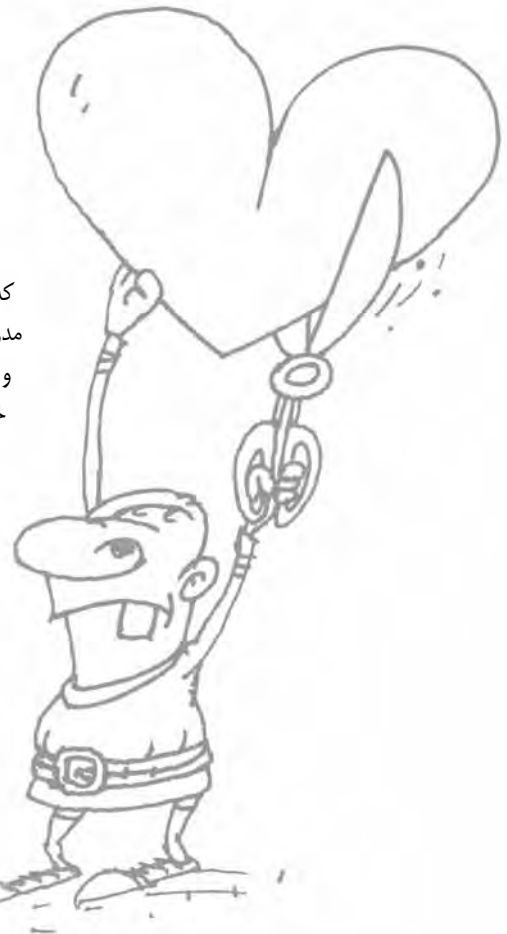
مرا از درد، از درمان رها کن
مرا از این بلای جان رها کن
خوراک و خواب من در دست شب‌ها
مرا از دست این دندان رها کن

و البته گاه او نیز در شعر، دچار همان معضلاتی می‌شود که معمولاً رباعی‌سرایان دچار آن هستند و از جمله این معضلات، بیت‌های اول ساختنی، به منظور زمینه‌چینی برای ساخت مصرع چهارم است. ببینید که مصرع دوم این بیت، چه قدر ساختنی از آب درآمده است:

الا دکتر گرفتار بلایم

فدایت جانم و جانت فدایم

نکته دیگری که در یکی از شعرهای ترن به نام «زیر دوش ترس» قابل توجه است، استفاده او از زنجیره «مستفعلن مفاعیلن» در یک سروده نیمایی است که این انتخاب وزن، چنان غریب است که خواننده نیازمند آن است



بی‌شک شاعر مجموعه، بهتر از نویسنده نوقلمی چون نگارنده این سطور، می‌دانند که در این کلمه «های مان» ردیف محسوب می‌شود و بر این اساس کلمات قافیه، کلماتی است که پیش از این ردیف قرار گرفته‌اند و اگر کلمات دل، در، شب، سر، پا، دنیا و فردا را با هم مقایسه کنند، درمی‌یابند که شعرشان به‌طور کلی دچار ضعف قافیه است. البته شعرها دچار پرش‌های متعدد وزنی هم هست و این پرش‌های وزنی و مشکلات در تقطیع، در سروده‌های «خنده به شرط قفلک» آن‌چنان زیاد است که نمی‌توان صفحه‌ای از آن را مثال زد که در آن مشکلی وزنی دیده نشود و به همین دلیل، از ارائه مثال‌هایی در این خصوص صرف‌نظر می‌کنیم! شعرهای مجموعه دچار ضعف زبانی شدیدی نیز هستند و گویا شاعر با خود فکر کرده که چون شعر طنز می‌گوید و آن هم برای نوجوانان، لازم نیست به زبان، سلامت و مناسبات آن زیاد توجهی کند. به همین علت، می‌بینم که گاه در بخشی از یک شعر از زبان رسمی استفاده می‌کند:

... گفتم: «کنارم بنشین لحظه‌ای!»
نشست و گفت: «خب که چی؟»
گفتم: «برایم بگو!»
گفت: «بگویم از چی؟»
و ناگهان زبان محاوره‌ای می‌شود:
گفتم: «از این زمونه
حرف دلت رو تو نکن قیچی!»
گفت: «ولم کن دل خوش ندارم
خسته و خردم مثل یک نخودچی»
بدین‌گونه است که در شعری با زبانی راحت و روان،

ناگهان شاعر کلمه‌ای نامأنوس چون «حبوب» را- آن هم در قافیه!- می‌آورد و یا کلمه‌ای ادبی و آرکائیک چون «ولیکن» را در ساختار یک شعر محاوره‌ای قرار می‌دهد که باعث تشنیت شدید زبانی اثر می‌شود.

درباره ایرادات و سستی‌های زبان شعر در این مجموعه، می‌توان مثال‌های متعددی از صفحه صفحه آن آورد که خواننده را به یک بار دقیق شدن در زبان شعری شاعر در این مجموعه ارجاع می‌دهیم و از آن می‌گذریم. از همه این ایرادات که بگذریم، شاعر حتی قالب‌های شعری را هم درست اجرا نمی‌کند. او شعری دارد به نام «زندگی مثل قنده» که این‌گونه شروع می‌شود:

زود باش زود باش!
روان مثل رود باش!
زندگی مثل کشکه
کشک خوبی توی آش

می‌بینید که در این‌جا ابتدا تصور می‌شود قرار است براساس «زود باش و زود باش»، قافیه مصرع چهارم آورده شود. در حالی که این‌گونه نیست و شاعر در پاره‌های بعد، قافیه‌هایش را بر همان اساسی می‌چیند که ابتدا تصور می‌شد: «مرد باش، سرد باش، درد باش؛ خوب باش، چوب باش و گوشت کوب باش (!)؛ شاد باش، آزاد باش و قتاد باش».

از سوی دیگر، شاعر به اعتبار این که قرار بوده طنز بگوید، گاه چنان احساس بی‌قیدی کرده که به بهانه بامزگی و افزودن نمک شعر (که در عمل هم به این خواسته نرسیده)، همه تعهدات اخلاقی و تربیتی خود را در سرودن شعر نوجوان زیر پا نهاده است. آیا این که بگوییم «گمان بردم که یارو مثل خر بود» یا «قدیمی این حرف‌ها، می‌خواستی بچه نیاری» (در مکالمه فرزندی با مادرش!) باعث می‌شود که شعر طنز شود؟

تازه، برخی از سروده‌های این مجموعه مشخص نیست اصلاً بر اساس چه معیاری شعر طنز نام گرفته‌اند؟ به نظر شما این دوییتی به چه اعتباری باید شعر طنز نام بگیرد؟ آیا شما با خواندن این دوییتی، حتی لبخندی هم می‌زنید؟

هلا ای کودکان و نوجوانان!
هلا ای نوجوانان و جوانان
هلا ای نوجوانان و جوانان
هلا ای کودکان و نوجوانان!

کاش هنرمندی مثل «فرهاد حسن‌زاده» در انتشار مجموعه‌ای چون «خنده به شرط قفلک»، شتاب نمی‌کرد و حداقل یک بار مجموعه را به شاعری که با حداقل‌های سرودن طنز آشنایی داشت، نشان می‌داد و این کتاب را به لحاظ ادبی و فنی، به ویراستاری مجرب می‌سپرد! کاش!

